

جناب آقای دکتر محسن کدیور

با سلام و تحیت، نامه مشفقانه و ناصحانه شما به نواده بنیانگذار جمهوری اسلامی را که از تعهد و مسئولیت ملی و دینی شما ناشی می‌شد، خواندم و محتوای آن را با توجه به شرایط فعلی جنبش و موقعیت مخاطب و نیت تاثیرگذاری، کاملاً مثبت و مفید ارزیابی کردم، هرچند نکاتی به نظرم رسید که خواستم با شما در میان بگذارم تا اگر مصلحت دانستید، هم چنان که نامه شما سرگشاده بود، با درج عمومی آن در "جرس" موافقت کنید، شاید این گفتگو برای سایر هموطنان خالی از فایده نباشد.

درس‌رأ‌غاز نامه مرقوم داشته‌اید:

"وقایع ۱۴ و ۲۳ خرداد تهران زنگ خطری بود که خبر از سقوط ارزش‌های اخلاقی و موازین اسلامی در ایران، آن هم در حق بازماندگان و بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی می‌داد".

به نظر بنده این زنگ خطر از همان آغاز انحراف انقلاب از اهداف اولیه آن، بیش از سی سال است اتصالی پیدا کرده و مدام آژیر می‌کشد! اما یا سلطه‌گران کر شده و صدای گوش‌خراش آنرا که با منافع تمامیت طلبانه‌شان تضاد دارد نمی‌شنوند، یا ما به آن خو گرفته و عادت کرده‌ایم!؟

از همان روزی که شعار: "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله"، آرمان "همه با هم" را به "همه با من"، تبدیل و مسخ و منحرف کرد و سیاست سربازخانه‌ای: دولت یکدست، مجلس یکدست، دانشگاه یکدست، ادارات یکدست و... دست اقلیتی را بر سرمایه‌های يك ملت دراز کرد، این زنگ خطر نواخته شده بود. با این تفاوت که حملات شرم آور اخیر به بیت و بازماندگان بنیانگذار جمهوری اسلامی، سرایت ستم را به محور خودی‌های سابق و سیر صعودی غیر خودی کردن‌ها نشان می‌دهد.

درباره بنیانگذار این نظام نوشته‌اید:

" او نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران را با يك انقلاب مردمی سرنگون کرد و نظام تازه‌ای به نام جمهوری اسلامی پایه‌گذاری کرد..."

بدون آنکه خواسته باشم نقش مبارزات شجاعانه آقای خمینی با استبداد شاهنشاهی در سال‌های ۴۱ و ۴۲ و نیز تأثیر قاطعیت و اعتماد به نفس و استحکام ایشان را در رهبری مبارزات ملت ایران در ماه‌های منتهی به انقلاب بهمن ماه سال ۱۳۵۷ نادیده بگیرم، به خوبی می‌دانید که انقلاب اسلامی ایران محصول مبارزات يك قرن ملت مظلوم ایران از زمان نهضت مشروطیت به بعد می‌باشد که حداقل در شش دهه اخیر، از جریان نهضت ملی ایران، به رهبری دکتر محمد مصدق برای ملی کردن صنایع نفت و اخراج چپاولگران انگلیسی گرفته تا مبارزات مسلحانه چریکی چپ و راست، طیف گسترده‌ای از ایرانیان در سه نسل، بarmصیبت‌های آن را به دوش کشیده و هزاران شهید و ده‌ها هزار زندانی و شکنجه دیده تقدیم داشته‌اند تا اسب زین کرده‌ای در دوران تخریبی انقلاب برای تهاجم البته توفنده آقای خمینی علیه استبداد سلطنتی آماده گردد.

جمله به کار رفته در نامه شما ناخواسته و برخلاف باورتان، همان ادعا و ادبیات رسانه‌های رسمی را تداعی می‌کند که بنا به فرهنگ شاه یا شیخ پرستی تاریخی، دست‌آورد تلاش‌های يك قرن يك ملت را به حساب جاری بنیانگذار انقلاب، یا نهضت روحانیت وابسته به ایشان، واریز می‌نماید.

جنابعالی به نوه بنیانگذار جمهوری اسلامی توصیه کرده‌اید در برابر تحریف "راه و مدرسه" ایشان و میراث معنوی‌اش سکوت نکنند. مگر خط امام غیر از "راهی" است که دانشجویان پیروش امروز در زندان و یا بیرون از زندان، چنان شیوه‌هایی را متعلق به دوران گفتمان انقلابی می‌دانند و عموماً به راه دیگری می‌روند؟! و مگر مدرسه‌اش غیر از همانی است که امروز آقای مصباح طباق النعل بالنعل اداره و تدریس می‌کند!؟

البته برخی از خوش‌بینان همچنان به فرازهایی از گفتار یا کردار ایشان که تأیید کننده مردم سالاری و مهرورزی است استناد می‌کنند. اما شما خود بهتر می‌دانید امثال تناقض آشکار میان شعار: "میزان رأی ملت

است!! با نظریه ولایت مطلقه فقیه، که نقش مردم را فقط در کشف ولی فقیه!! و تحقق بخشیدن به قدرت سیاسی او می‌داند و می‌تواند نماز و روزه و حج و احکامی دیگر را بنا به مصلحت نظام!! و حفظ قدرت تعطیل کند، صدها تناقض و تغییر رأی و برنامه وجود دارد که هر شخص و جریانی می‌تواند بر حسب سلیقه و سیاست خود به آن استناد نماید. اگر قرار بر ارائه سند و استناد به رویه و راه باشد، حاکمیت فعلی و نیروهای سرکوبگران دست به مراتب پرتری دارند و به راحتی می‌توانند ادعا کنند "راه و مدرسه" امام همین است که ما عمل می‌کنیم.

به تعبیر امام علی(ع) در نقد یکی از خلفای پیشین:

"از دنیا رفت و مردم را سرگردان در راههای گوناگون رها کرد. به گونه‌ای که نه گمراه راه می‌یابد و نه راه یافته بر درستی راهش یقین می‌آورد! (نهج البلاغه خطبه ۲۱۹ یا ۲۲۸).

می‌دانم که نوشتن نامه برای تأثیر گذاری بر بیت و بازماندگان نمی‌تواند زبان دیگری داشته باشد و جز استناد به جنبه‌های مثبت چاره دیگری نیست، اما نامه سرگشاده، گیرندگان بی‌شمار دیگری نیز دارد که چه بسا برداشت‌های متفاوتی از قصد و نیت نویسنده بکنند.

این قلم کوچک‌ترین تمایلی به نفی و نادیده گرفتن فضایل فردی اشخاص نداشته و هیچ فایده‌ای از اینکار برای ملت نمی‌شناسد، اما مسئله آقای خمینی مسئله‌ای شخصی نیست، سایه سیاست‌های ایشان بیش از سی سال است بر سر این ملت سنگینی می‌کند و سرنوشت يك ملت بزرگ را با تاریخ و تمدنی درخشان زیر چتر سایه خود گرفته و آزادی و امنیت را از این مرز و بوم سلب کرده است.

می‌دانم که نباید ساده زیستی، سربلندی، سازش ناپذیری، شجاعت و تعلق خاطر او به مستضعفان را نادیده گرفت، اما حسن نیت و قصد خدمت کافی نیست، سعه صدر، صداقت در وعده و عمل، صبر و تحمل در برابر مخالفین و رعایت عدل و انصاف درباره آنها، آگاهی و شناخت به مقتضیات زمانه و درك حقوق مردم و حاکمیت ملت نیز از ضروریات شخصیتی است که می‌خواهد سکان کشتی طوفان زده‌ای را به عهده بگیرد.

چگونه می‌توان نوشت: "کارنامه ایشان دربردارنده خدمات بزرگی به اسلام، تشیع و ایران و نیز چند خطای نه چندان كوچك است"، در حالی که اکثریت مسلمانان، شیعیان و ملت ایران چنین امری را باور ندارند.

حضرت علی(ع) هنگام اعزام مالك اشتر برای فرمانروائی مصر فرمود:

ای مالك، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت‌های دادگر و ستمگری دیده و مردم به تو با همان چشمی می‌نگرند که تو درباره رهبران پیش از خود می‌نگری و در باره تو همان را می‌گویند که تو درباره آنان می‌گوئی، جز این نیست که مردمان صالح را از آنچه خداوند بر زبان مردم جاری ساخته می‌توان شناخت."

آیا گریز فوج فوج فرزندان این مرز و بوم از اسلام و بیزاری آنها از چنین قرائت خشنی از دین، که کوچک‌ترین نشانه‌اش بی تأثیری مبارزه با بدحجابی پس از سه دهه می‌باشد، خدمت بزرگ به اسلام است؟

آیا به باد دادن حرمت مراجع، سلب اعتماد بسیاری از مردم از مبلغان دین و ترویج تعصب و قشری‌گری و احیاء جهل و خرافات دوران قاجار خدمت بزرگ به تشیع است؟

آیا آوارگی و مهاجرت میلیون‌ها نفر به شرق و غرب عالم، اصرار بر ادامه جنگ بی‌حاصل دو ملت همسایه مسلمان، پس از آزادسازی خرمشهر، با کارنامه يك میلیون شهید و مجروح و خرابی شهرها و تباه شدن سرمایه‌های دو ملت بزرگ به نفع ابرقدرت‌ها، که از همگی آنها امکان داشت با حسن تدبیر جلوگیری به عمل آورد خدمت بزرگ به ایران است؟

آیا پیمان شکنی با مردم در وعده‌های قبل از پیروزی انقلاب و پیمان شکنی با کارگزارانی که شروط آنها را برای قبول مسئولیت پذیرفته بود، خدمت به مردم است؟

چگونه می‌توان اعدام مخفیانه و بدون وکیل هزاران زندانی موقت را به جرم "سر موضع" و دگراندیش بودن، با جمله: "خطائی نه چندان كوچك" توصیف كرد؟ در مكتهبی كه كشتن يك انسان مساوی كشتن همه انسانها شمرده شده است، آیا هرگز واژه "عظیم" هم می‌تواند بیانگر این جنایت باشد؟

ملت ایران در انقلاب باشكوه خود نظام استبدادی را سرنگون كرد تا از فردسالاری تاریخی نجات یابد. آیا زنده كردن همان شیوه ها در شكلی گسترده‌تر با استقرار "نظام ولایت مطلقه فقیه" و مسلط كردن بخش طرفدار و تسلیمی از روحانیت بر گرده مردم، در همه شئون سیاسی و فرهنگی و سه قوه مملكت، به عنوان نماینده امام! و تبعیض طبقاتی و تشدید تفرقه و تشتت میان ملت خطای عظیمی نیست؟

آیا مخالفت با فقه پویا و متناسب با نیازهای زمانه و حمایت از فقه سنتی با تأکید بر شعائر و تجلیل و توسعه ظواهر مذهبی، به جای توجه به عمق و اساس دین خطائی فقط "نه چندان كوچك" است؟

جناب آقای دكتر كدیور، شما نيك می‌دانید وضعیت امروز ایران، بدون آنكه خواسته باشم نقش مردم و فرهنگ استبدادی را نادیده بگیرم، بدون هیچ تردیدی، خوب یا بد، محصول و منتجه سیاست‌های آقای خمینی است. آنچه امروز بر سر ملت ایران می‌آید، ارتباط مستقیم با اندیشه فقهی و سیاسی ایشان دارد. تجربه ولایت مطلقه فقیه كه تبلور تئوری آقای خمینی است، هرچند كسانی را به قله قدرت و ثروت رسانده، اما نزد اكثريت ملت ایران آشكارا شكست خورده است.

اگر به مردم سالاری و ضرورت حاكمیت ملت برسرنوشت خویش و آزادی و حق انتخاب مردم باور داریم، موانع بنیادی این آرمان را نیز شایسته است به شفافیت بیان كنیم.

از دیدگاه دینی نیز، اگر به تواتر و تأکید از پیامبر و پیشوایان مذهب نقل شده است كه امت اسلام تنها با اتكاء به "كتاب الهی و سنت پیامبر" می‌تواند به سعادت برسد، و مصلحت دین و دنیا تنها در قبول حاكمیت ملت است، در اینصورت چه تردیدی در نفی مطلق راه حل‌های مبتنی بر فقاهاست‌های فردی كه بر اساس تبعیض طبقاتی و تولیت مطلقه يك فرد بنا شده است وجود دارد؟

به باور این قلم ریشه این مصائب، شرك شخصیت پرستی و تفرق وحدت ملی است و راه نجات در توحید كلمه و كلمه توحید خلاصه می‌گردد.

با تشكر از حسن توجهی كه به این نقد می‌فرمائید و با عذرخواهی از تلخی تصدیع آن.

عبدالعلی بازرگان (ششم تیرماه ۱۳۸۹ مصادف با میلاد امام علی)